



کتابخانه ... قدس

اسم کتاب مجموعه بیاضی .... رشحات

مصنف ....

مؤلف ....

خطی نستعلیق مختلف السطر

چاپی ....

سال چاپ یا تحریر — عدد اوراق ۴۲

جزء کتب کیمیا شماره خصوصی ....

شماره عمومی ۱۱۰۶۵ شماره قبض ....

واقف حاج آقا محمد ابراهیم مجرد تاریخ وقف بهمن ۵۰/۱

طول ۱۸ عرض ۱۰/۵ شماره صفحات ....

افسرده دلی صد عالم

[illegible]

اوراد لیالی
عامه شهر



افسرده دلی وصال عام

همچو من خصم تن زنست همگی از پیش خود برون زند

حلقه بر در دوم

برای چشمان زرد دو رخان صد ...

بدل شیدا جز روش صد ساغر صهبا

رقص و یار در ... چمن با هم

رنگ جان صدای چنگ و تار ...

وای ... دل ...

دل ز داغ ...

شدم دیوانه مجنون نشد مردم شیدا

بگفتا رخ از روی شفقت رنگ نکته حاصل

چرا چون مردم چرا ... تو باید بمجلس ...

[illegible]

خداوندا [illegible]

خداوندا [illegible]

[illegible]

رطب طبعت [illegible]

هزاران [illegible]

[illegible]

شمس بینه شیشه کنعان حلم مردم

هزار شکر در کوه خاور درهم افشانه

بهار اشکر در خاک کمر مجنون دارد

نجوم ثابت سیاره

در تنفر از امانت عارفان

هر آن شه است ز مشت است از دو دو

هزار زن به هزاران دهقان

کم ز شاید ز مشت باده و چنین

ودایع عهد است ز عارفین

باده با حق فن نمود و گذار

کم از از جهد است ما

مطالعه در [illegible]

در راه [illegible]

دشمن [illegible]

[illegible]

[illegible]

گاهی شکسته گشتن و گاهی شکستن است

ترویج دین به چه ریا اقتضا کند



کوه [illegible] عمرت [illegible] باد

سر [illegible] ابد [illegible]

[illegible] صفحه [illegible] باد

[illegible] ایام [illegible] باد

ایام عمر [illegible]

غزل ایضاً

جمعی که خلق شده در جهان از برای زن
دارند در قرابه با تعفن [illegible] زن

آن‌ها که بوده‌اند گرفتار [illegible] زن
جمعی که از برای [illegible] ده [illegible] زن

شخصی که [illegible] خواب [illegible] زن
جبریل خادم [illegible] زن

آن‌ها که [illegible] زن
در آفتاب [illegible] زن

آن‌ها فرقه که در [illegible] زن
دادیم [illegible] سعدی [illegible] زن

آن‌ها که پشت قائده [illegible] رسید
[illegible] در [illegible] زن

جمعی که لعبت [illegible] زن
[illegible] رفتار [illegible] زن

جمعی که نکته [illegible] عرش
خشت خرابه [illegible] نکته [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

سرودل از کس [illegible] نوانم [illegible]

حلاوت از دو ام [illegible] سازم از [illegible]

حبان نیم که از لوح [illegible]

رویکه از [illegible] برارد

دل که از اهل دل نگو او برارد

[illegible] سیاه [illegible] برارد

حالت دلم [illegible]

بسم [illegible]

[illegible]

٧

[illegible]

[illegible] بشکست از ایران [illegible]

[illegible] بسته از ایران [illegible] شکسته

[illegible] حسن [illegible] شکسته

[illegible] ساده نوش

[illegible] ولادت [illegible]

در اختیار زلفی [illegible] خم دارد

گفتن [illegible] سید نما [illegible] دارد

هر که [illegible] از دست داده [illegible]

[illegible] دراعی [illegible] ده

چاره از دوری [illegible]

ملک [illegible] یاری [illegible]

قومی گشوده دست بتار از ملک ما
جمعی فشرده پای بتاراج [illegible]

با حسرت [illegible] القوم لمه خواه
سینه زبان مضطرب [illegible] راه

پر زنده نه پرده ما [illegible] بغور ادر
تر گشته شانه [illegible] بحر نشست

[illegible] الوضع [illegible]

برادران [illegible] عمره [illegible]

[illegible] دلان [illegible] طول [illegible]

[illegible] بیداد [illegible] خواه

[illegible] خم [illegible] بازان

[illegible] سران [illegible] در [illegible]

[illegible] برادران

[illegible] عمره [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

شنجرف — طلا ۱

با زرده تخم مرغ جوب در سال یک خوردنی سه درس

الیف با نقره و سفیده تخم مرغ

زیبق — کات — شنجرف

باهم حلدیه ثانیه سه درس بر هنه

شنجرف

با عمل خام طبخ بر هنه با ثبت شنگرف

سم

میان سرب روی ثانیه مثل شیشه بر جه آید

با طلای جوف با قمر هم با این طرق ثانیه

با زیبق چند دفعه تصفیه ثانیه زیبق هم نه

نشستن شود

تنشه قلع

برنج — روی — نمک قلیاب — نمک نشادر

قلع ۶ مثقال نقره ۲ مثقال بمقدار دوا

عمل تلقی

سنگ چخماق کوبیده با ب زنه تلق و آب آهک

هر ثانیه ما در ریخته پوست تخم مرغ ما در نشادر

در سس بر هنه تا آنکه صبغ [illegible] شود

بسم الله الرحمن الرحیم

شنجرف — طلا ۱

بارزده تخم مرغ چوب) در سال یک خوردنی ۳ درس

ابیض با نقره د سفیده تخم مرغ

زیبق — کات — شنجرف

باهم حلدیه ثانیه سه دمی بر هند

شنجرف

با علت م طبخ بر هند ثابت مرشد

سم

میان سرب ذوب ثانیه مثل شیشه بر جه آید

با طلای جوف با قمر هم با این طرق ثانیه

با زیبق چند دفعه تشنیه ثانیه زیبق هم ته

نشین شود

مصالح

سم	شب	زاج حبر
۳ درم	۲	۲

دواء

زر زیبق	قلع	لب زر	کبریت
۳	۳	۳	۳

مصالح

نوشادر تیزاب	نمک جوهری	زاج زرد
۵	۵	۵

نمک قلیات

۱۵

عمل

زر زیبق — زرنیخ

نقش جه مقطع زمین

مصالح

طاقی بحکول

ااای

ایران

دارلر

۱

ابنی ۲

بحور ۲

براه حملی

براه ۲

بحور

فارکوه ۱

یمارد

باری مقصر نه نقره پاره لر ۳۶

ابنی ۱

تحرف

بروره شده

با ارده مرحج جه بحر و بعه

نیک خوردن با ضیاء درس دیه

[illegible]

سیاه شده دیو

مصالح

روغ گرم

ابنی ۵

صلیبه نه

۱/۱

ابری ۱

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible] دارد

[illegible]

[illegible] نگاه دارد

[illegible]

[illegible]

زیبق ۴۰

قمر ۱۰

[illegible]

اگر در شریح و تباکو ساده الوان مرتبه برگونه باهم درج شود
بوطه می‌سازند روی آتش می‌گذارند و قدری فرار سیمان تا
نبات ترش و عرق ... ست قدری روغن بلدرز که قرمز
در خیش ... سیان آدم ریزند باد ...
عقد می‌شود

کوکو در بان چند عدد زهره کو بفته یا بریزند ...
در حرف صدیه روی آتش بجوشد روغن
حاصل می‌شود کوشته روغن
کوکو ... فدالت

[illegible]

[illegible]

معروف [illegible]

[illegible]

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

[illegible]

[illegible]

[illegible] طریق ساختن لعاب [illegible]

[illegible] الف لعاب [illegible]

قلع [illegible]

[illegible]

عرق تمر [illegible]

[illegible] زنجبیل [illegible]

[illegible] دارچینی [illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] بعد [illegible] لباب [illegible]

[illegible] لباب ۱

عنصر ۲

ارکان ۳

لباب ۴

[illegible] ۵

باب اول ۶

[illegible] ۷

سینما ۱ — ۱۱ — ۱۲ — ۱۳

اما در [illegible] عمل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عباس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سیبا دوده

کلها در کردن

با باره سفید گل

زیر پستان

زیر سینه

دل کلب بالا

در جنوره سیاه

در صورت جدا شود

خط با بازو

اکول

اول لب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رقم ... لغت

شنبه ... سلطان

روز ... ماه

وارثی با ما که معمول شده لیلی از صفحه رقم ... از طول ... دیدبانها که از آن در ... جمع ... قیمت ... را ...

لشنه با علیف با ... نه برین ... شهر ... [illegible]

... جمع ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ارکان حرب [illegible]

[illegible]

[illegible] سپاهی [illegible]

[illegible] فوج [illegible]

[illegible]

اربع ده ... در ... [illegible]

[illegible]

... ایام ... [illegible]

[illegible] ... بیاید ...

[illegible]

[illegible]

۱۰ ... ۲۰

هو المستعان

فان لیس له علم و جهل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در علم ...

هر بیت خوش که ...

حالت تسوید ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در عمق [illegible]
نقطه حذف عرض حط الدائره [illegible]
اولا مرکز [illegible] صفحه [illegible]
نقطه [illegible] در [illegible] که هر جهه [illegible]
با از که [illegible] که [illegible]
مرکز [illegible] نقطه [illegible]
ان مرکز [illegible] از [illegible] که [illegible]
با بعد [illegible] در [illegible]
امور [illegible] نقطه [illegible]
امور [illegible] در [illegible] ازین [illegible]
رکه [illegible] در نقطه [illegible]
در نقطه [illegible] نقطه [illegible]
در [illegible] نقطه [illegible]
[illegible]

تا صبا قدم همسر رضوان بلند

بر ملک و در ریاض ارکند

کعبه از این نه بحر خون شد

موسی طور اما

جادو در کله

داده رنگ

تا رنگ از زعفران

[illegible]

[illegible] زبان [illegible]

[illegible]

حلقه [illegible]

[illegible]

[illegible]

با [illegible] که [illegible]

زر [illegible] دار [illegible]

سر [illegible] الحمد جمله [illegible]

[illegible]

در شکل ای دوره

نقاه دارد ، بسر کرار در دارن

نقطه شده را ۲ نقاه • دارد الوقت شدری

نصف قلع کنه تواداد الملح دار بکرد الوقت دربوط

بانعوه در سر کنه بصر بره که صاحب نقطه سر بی به الحصر نعود و ربعه

ان صاحب الوقت ای با را سر صاحب کنه با قلع چوب نصورد بواد بکرد کند

در ان قلع با از سر ۲ کنه دیگه صاحب بی الوقت حرف سرنوکه تارع تواد نصف

الوقت صدیه در ا ساحب کند الوقت سرنوکنه الوقت ان رای از افاک قلع جه به تصعد کنه

سر دو الوقت ان لوه دقلع حصب شده را با کی ای معصد در ادع منعط کنه در از قر

الوقت کی اورا ۳ مردن سو حنا را المر است نصعد دادکنه که چوب بر لای بکرد

الوقت از اک صعو لارا در الی ام دکه صحب صف تا متعو بالک

الوقت سر از اکر با داک در لبع کنه طرح کنه

در کش طعدور من ماکم

[illegible]

[illegible]

[illegible]
محسنی

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] از [illegible] ربیع [illegible]

یکشنبه	دوشنبه	[illegible] ۱۴	پنجشنبه ۱۵
۷۷	[illegible]	۷۷	[illegible]
دوشنبه [illegible]	چهارشنبه ۱۸	[illegible]	سه‌شنبه ۲۲
[illegible]	[illegible]	۷۷	۲
[illegible]	سه‌شنبه [illegible]	[illegible]	جمعه ۲۴
[illegible]	[illegible]	۷	۷

[illegible] شنبه [illegible] ربیع [illegible]

الکه احمر گرفته

دفعه	درب جانه چالاک	تورباغ ارنا	ردست
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

دفعه پیرکه از امری	۱۹	۲ ۲	دفعه مزار عهمال
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

دل ارل [illegible]

[illegible]



[illegible] اعاظم طبيبا [illegible]

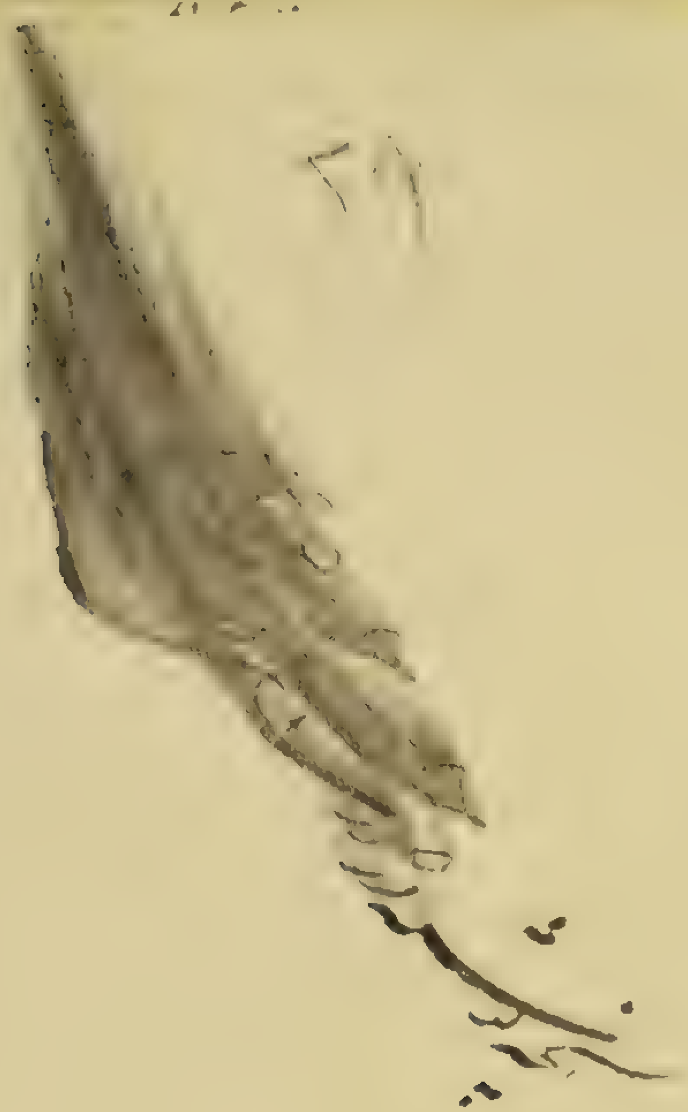
[illegible] ارمن [illegible]

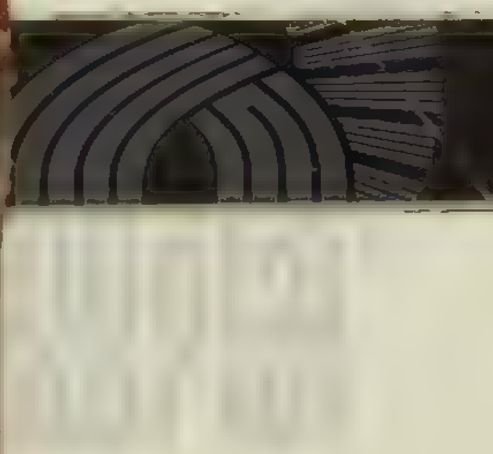
ارشد

٤٩

[illegible]

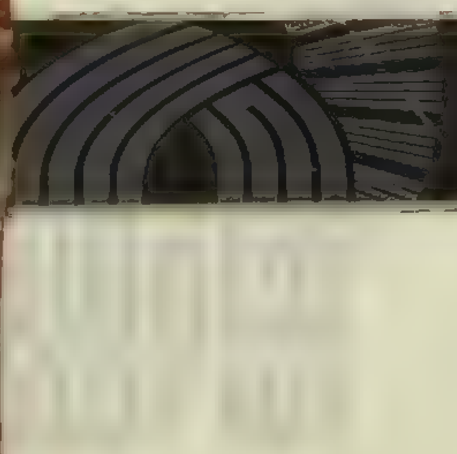
[illegible]







هو المستعان



ماه شعبان

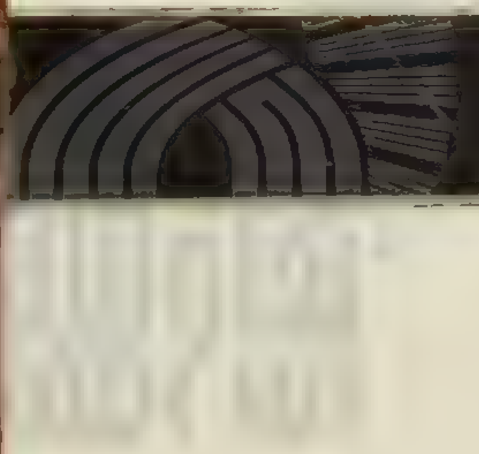
[illegible]

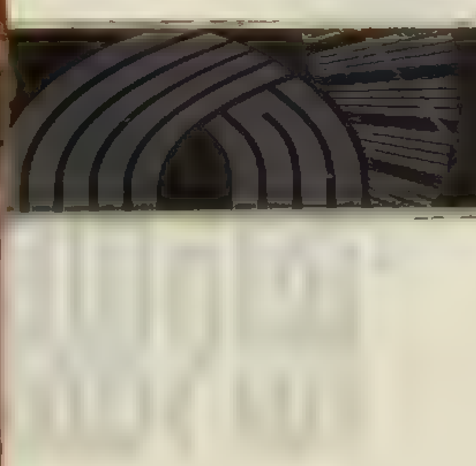
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]







عین علی گوهر

تا یار ... دریاب

شده ... آسمان

ای ... بیار ... امروز

تا عمر ... ماییم

یاد ... بگذرم

دل کشی ... خود

اینجا حسب بخواهد انجا ...

بیدار دوری با ... بیدل

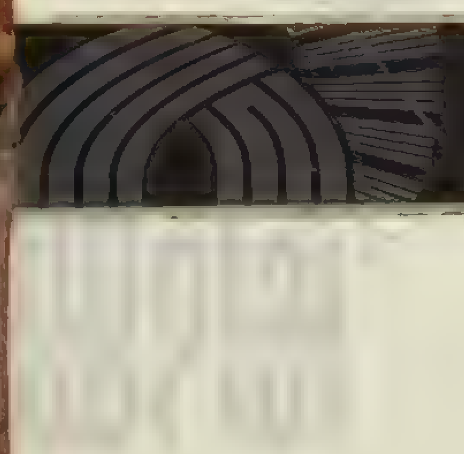
درد از خاک کوی معصوم

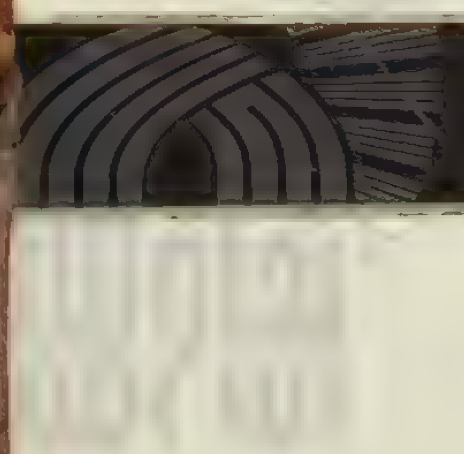
کفی به بر ... رخش ... بار

... که ازین کوی بگذرم

...

غزل ...





شش هفته در ارشاد کرد و در حضرت امام حسن پانزده تن اولاد از دختر و پسر اولاد ارشد

زید و خواهر دو تن دیگر مادرشان یکی ام الحسن یکی ام الخیر مادرشان ام بشیر دختر

ابی مسعود الانصاری عقبة بن عمرو بن ثعلبه خزرجیه یکی حسن بن الحسن که معروف به حسن مثنی است

مادرش خوله بنت منظور الفزاریه یکی عبدالرحمن مادرش کنیز بود

عمرو بن الحسن ملقب به الاثرم و طلحه و یک خواهر اسمش فاطمه از یک مادر

مادرشان ام اسحق دختر طلحة بن عبیدالله تیمی و ام عبدالله و فاطمه و ام سلمه

و رقیه از مادرهای دیگر که اسامیشان معلوم نیست

شیخ مفید در ارشاد گفته اولاد حضرت امام حسن پانزده تن بودند از پسر و دختر اولاد آن [illegible]

زید و دو خواهر در [illegible] از یک مادر یک ام الحسن یک ام الحسین مادر ایشان ام بشیر دختر

ابو مسعود الی عقبة ابن عمران ثعلبة خزرجیه یک حسن ابن الحسن معروف بحسن مثنی که

مادرش خوله بنت منظور الفزاریه یکی عبد الرحمن مادرش ام ولد [illegible]

[illegible] الحسن ملقب باثرم و طلحه و [illegible] فاطمه [illegible]

مادرشان ام اسحق دختر طلحة ابن عبید الله تیمی و ام عبد الله و فاطمه و ام سلمه

و رقیه از مادرهای دیگر [illegible]

[illegible]

وانا لعادت [illegible]

[illegible] من العدد

[illegible] الصلاه [illegible]

[illegible] جنة عدن

[illegible] اولیاء [illegible]

حرسال عرض کند

تمام را شبو داده شعر و اب جواب داد جبرئیل به اشهد

هر ادر به شعور [illegible]

ده اروز تو باف در جهان جراب که بی معرفت خلق شد از اواد

[illegible]

السلام علیک یا [illegible]

قلت لعدوها حيث درايجي
الا ما عليه كنت خفي وا

ولدى فالله قوله تكتبه بعده
وان على ... قال الله

ولا ... نصر لسبيه

[illegible]

[illegible]

۳۲

[illegible]

[illegible]

خاک در [illegible] دیده [illegible]

که [illegible] نشستم [illegible] عمر [illegible] دارم

[illegible]

[illegible]

چنان در بند جو [illegible] در عالم شادی [illegible] شمس رویش [illegible] از زور [illegible]

که در دستم زلف یار شد عزیز [illegible] آنکه اندر محفل ما [illegible] شکستم توبه را زیرا که [illegible]

[illegible]

ایضاً

ز رسم کیش عاشقان دارم صد افغان در دل

مهری با او نهان دارم صد افغان در دل

ز نیکی از کف آن دارم صد افغان در دل

در سستی با جز شتابان دارم صد افغان در دل

ایضاً

[illegible]

سحر که بر در میخانه رفتم
که از مینا به آمد اسیر کردم

[illegible]

یا بدل هیچکس مهربان جا کمی
یا دل سنجیمن و شناهجره [illegible]

[illegible]

فلک دارد ز شور ارکانش عشق
نفسم ترا عادت حسن

دهم مست شده جامم را ایمان
اگر خواهید برگشت در تکمیل نشست

بیا ساقی بده جام لبالب
که بلبل در گلستان غنچه چین

تجلی هر صبح خراسان بدنیا
که در محشر اهل ایمان









نو ده ربا ... ز باحسن

ابکار ز باحسن نور دل جمید

با که فرزانه راسند و غیب ...

آن جو ز مجلس باد و بلد و بنیر حول شد روا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چه [illegible] از جهان بر تو عروس [illegible]

[illegible] همه ما در

چه [illegible] بار [illegible]

[illegible] خطا [illegible]

را [illegible] اجابت [illegible]

[illegible] عبد [illegible]

[illegible] در عون [illegible]

[illegible] شب [illegible]

[illegible] از صحرا

[illegible] او در بار [illegible]

جان [illegible] پیک

[illegible] گناه

[illegible]

[illegible]

زرخم سینه اش نه نهاد دیده حریر نگرفته دست او که اندم نه او فتاد الله شه که یکه رها مانده و شهید

چون پاره پاره شه بدن اکبر جوان دست از تن بعضو باما آدر جهان عریان بوارث شه جوان حسین

[illegible]

[illegible]

زین درخت مرا آرزوی [illegible] بسی زخون نگار بود از خشم آن [illegible]

در باغ [illegible] که کم جا به جایک [illegible] خاطرم [illegible] عشق درد [illegible]

دل خون و جان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زبان تا بدو [illegible] او
عاد در [illegible] مرحبا
[illegible] شاخران او
[illegible] دیده در راه [illegible]

[illegible] دار
صف [illegible] تا [illegible]
[illegible] یحیی ان [illegible] داد [illegible]
[illegible] روزگار
[illegible] دهه [illegible] شهوار
خاک را ملک [illegible] دل [illegible]
زنه [illegible] را [illegible]
نه [illegible] هر باک او
نه زخم نو بر دل [illegible] او
[illegible] در عراق [illegible]
[illegible] داغ [illegible]
خون گستر در رسم داد [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] رفته از دست [illegible]

[illegible] ان [illegible] دارو
[illegible] عدو
[illegible] دل [illegible]
[illegible] خشم [illegible]
[illegible] دل [illegible]
هم از درد [illegible] احوال در [illegible]

[illegible] یار باد
[illegible] لطم کودکان یار باد
[illegible] دو یار باد
[illegible] ان [illegible]

[illegible]

تا چو رشته در یک حال جلوه گر [illegible]

[illegible]

ازان زر در [illegible] میان شام تار

وزان گرفتار [illegible] خفاش دوار

[illegible]

[illegible] نسخه خندید [illegible]

نشسته از [illegible]

سرانکه از [illegible]

خیال عرصه [illegible]

[illegible] از فکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چراغ [illegible]

[illegible]

چه [illegible] دیده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

همه دارش چه رشهوار بزر جسی سمکش پیر زجر کورشه زاده با شکوه جهان از حسابش برازنده

شبیهم به پیغمبر نامدار که در کودک او بد هم شادکر بسوز چه گوهر با ان گروه سرای جهان وادی طورشه

[illegible]

[illegible]
وی او را با شاه تو [illegible]

ما رفت زدیم کای نگار نازم یار
و تیغ خواهی من از آن پیش نشنیدام

ما غم او را با او دل ما را با
ز حضرت زنم بوسه بر کدام زمین

[illegible]

ما غم او را با و داد دل ما را با
از ضربت زخم بر سر کردایم

یار زد بر کمان کشیده ز یار
و تیغ ... شنیده ام

صوت الحسن بی اصولان بحث علم البیان

مبهمات تقلید ادای روز

ما رعاق زمان فاش بدل عشق بدل زرل

عشوه محبوب پیکار نظر بازی کور

چه دشوار شهسواری

از تصور کردن او شکوه پیش بی حضور

[illegible]

دلا هر چه خواهی ز راهی بر آید
مرا آهی از دل الهی بر آید

نگاهی چگونه رسد در کسی [illegible]
[illegible] چه بدانان [illegible]

طپش دل اگر اظهار کند حال مرا
در نیستی [illegible] که گوید بتو احوال مرا

[illegible]

اسبابه بیدالتفصیل

باز	ثبت	کسوت	دعوه	ولی

والله اعلم

دالمعالم الکبیر

الحسابیه بهذا التعصیب

1216

اگر باشم بر لوم تنها شد